

مخاطبان پردیس کتاب
رد این مکان می گویند

مطالعه کتاب آرام

چشم می دوزد و می گوید: نمی شود گفت هدف ما به طور کلی درآمدزایی نیست. به هر حال اینجا هزینه هایی دارد که اگر درآمدی نباشد، نمی تواند به فعالیت هایش ادامه دهد. اما به هر حال هر کسی می خواهد از درآمدی که دارد به بهترین شیوه استفاده کند تا برایش لذت بخش باشد. برای ما همین حضور مردم، همین که کسی می آید، اینجا می نشیند و نیم ساعت کتابی را مطالعه می کند و حالش عوض می شود، بسیار لذت بخش است. می خواهیم مردم به هر نحوی که شده بیایند کتاب فروشی و کتابخوان تر شوند. او در پاسخ به این سؤال که آیا شما مردم مشهد را کتابخوان می دانید، می گوید: بله. شاید تا کنون فضاهای مناسبی نبوده است تا مردم حضور پیدا کنند، اما الان با رشد کتابفروشی های معتبر اقبال بیشتری نیز به این مقوله شده است. مثل خیلی چیزهای دیگر که وقتی مردم می بینندشان، احساس نیاز می کنند، کتاب هم به دیده شدن نیاز دارد؛ یعنی هر چه کتاب فروشی در سطح شهر بیشتر شود، احساس نیاز مردم نیز در باره آن بیشتر می شود. حتما خبر دارید که چند فضا در مشهد به فضاهای حوزه کتاب خوانی اضافه شده است. هم آستان قدس شعب کتابفروشی خود را به روز تر کرده است. هم شهر کتاب به تازگی خوب ظاهر شده است. به عنوان حسن ختام کلامش می گوید: مانده تنها نگران افزایش کتابفروشی در شهر نیستیم بلکه اتفاقا هر چه این فضا بیشتر شود، خوشحال تر می شویم.

یادداشت وارده

یک مشهد یک انتشارات امام و یک چهارراه دکترا

از نصف مردم مشهد پنهان نیست، از شما هم پنهان نباشد. خیابان جنت را بپسبانیید به خیابان دانشگاه و از آنجا بیایید میدان تقی آباد و خیابان احمدآباد؛ بله از روزهای اول انقلاب تا چندین سال، این مسیر پاتوق خیلی از جوان های مشهدی، به ویژه تحصیل کرده ترها بود و ما هم هر روز این مسیر را با رفقا چندین بار طی می کردیم. می آمدیم و می رفتیم و با هم بحث و صحبت می کردیم و...

کتابفروشی حاج آقا شاد پاتوق روشنفکران مشهد

بد نیست این راهم بدانید که تمام دانشکده های مهم مشهد در همین خیابان بودند؛ برای همین نام خیابان دانشگاه را روی آن گذاشتند. با آمدن حاج آقا رضا رجب زاده، چهارراه دکترا گل سرسبد مسیر ما شد. روزی که حاج آقا آنجا را برای کتابفروشی افتتاح کرد، من شوکه شدم. چون موقعیت ویژه آن روزهای محل کسب حاج آقا به گونه ای بود که اگر آنجا را آب میوه فروشی می کردند و یا حتی اجاره می دادند، میزان درآمدشان بیشتر از کتابفروشی بود. یک ماشین کتاب آمده بود، آن هم پر از کتاب های تفسیر قرآن آقای طالقانی که چند جلد بود. دیدم حاج آقا عرق ریزان دارد کتاب ها را به داخل مغازه می برد. من هم که عاشق کتابفروشی ها بودم و هستم. آن موقع هم بیشتر کتاب فروشی های مشهد، من را می شناختند. به ویژه به این خاطر که همیشه پول خرید این همه کتابی را که دوست داشتم بخرم، نداشتم و به ناچار در همان کتابفروشی ها کتاب های خوب مورد علاقه ام را می خواندم. البته شاید هنوز هم برخی از آن دوستان ندانند که کل کتابی را که برداشته ام، با سر عتی کمی



بیش از حد متعارف خوانده ام! بله، من با خوشحالی به حاج آقا کمک کردم و وقتی کارمان تمام شد و خواستم خدا حافظی کنم مرصدازدویک دوره کامل آن کتاب ها را به من داد. ارزش آن ها خیلی بیشتر از کمک من بود. این شد اول آشنایی من با حاج آقا. آن موقع پسر بزرگ حاج آقا (علی آقا) خیلی کوچک بود و گاهی حاج آقا ایشان را به مغازه می آورد و من هم سرب سرش می گذاشتم و با هم بازی می کردیم. حالا ماشا الله دو برابر من شده است. دیگر فرزندان حاج آقا و همچنین احمد آقا برادرشان که استاد جامعه شناسی می باشند هم بسیار آقا و دوست داشتنی هستند. کتابفروشی حاج آقا با ویژگی هایی که داشت، شد پاتوق روشنفکران مشهد و تمام افرادی که از حاج آقا خرید می کردند و افتخار پیدا می کردند که این مرد نازنین را بشناسند. اینجا بیش از اینکه یک کتابفروشی باشد، یک دانشگاه واقعی با استادان با مطالعه و انگیزه بود. دانشگاه ادبیات و دانشگاه فردوسی توانایی تأثیرگذاری یک کتابفروشی را هم نداشتند و ندارند. دانشگاه های مانسبت به محیط و فرهنگی که انتشارات امام ایجاد کرده بود، به روزمرگی مشغول بودند. الان هم که هر از چندگاهی به دانشگاه هاسر می زنم می بینم که انگار خاک مرده پاشیده اند توی دانشگاه. اگر انتشارات امام و حاج آقا و پسران گلش و همچنین همکار محترم مش جناب آقای حسینی که وقتی از محل کار خودشان فارغ می شدند، برای کمک به کتابفروشی انتشارات امام می آمدند، نبودند، فرهنگ فرهیختگان مشهد، به مراتب پایین تر از اکنون می بود. حاج آقا با زحمات زیاد این کتابفروشی را حفظ نمود. خیلی چیزهای پشت پرده را تحمل کرد که مشتریان نمی دانند. از جمله وقتی حاج آقا مجموعه کامل کتاب های دکتر شریعتی را آورده بود، از طرف مقدس نماهایی که کارهای دولت را هم در آن دوره ها به دست داشتند، بارها مورد اعتراض قرار می گرفت و او را به شدت ناراحت می کردند. این یکی از صدها مشکلی بود که برایشان پیش می آمد و با درایت تمام تحمل می کردند و این جریان ها را مدیریت می نمودند.

راجع به انتشارات امام هر چه بنویسیم کم است!

در مورد انتشارات امام و خانواده محترم حاج آقا و تلاش های بی دریغ آن ها باید کتاب ها نوشت و فیلم ها ساخت. بیشتر تأثیرگذاران اجتماع برآمده از چنین محفل هایی هستند. تهیه کتاب های خوب و مفید کار بسیار دشواری است. بیشتر مردم غافل از این اند که این انسان های مهربان تا چه اندازه به گردن فرهنگ سازی این سرزمین حق دارند. در مناسبت های مختلف حاج آقا کمک های مادی و معنوی به موقعی به نگارنده داشت. محل فروش یکی از طرح های علمی من به نام مدل دایره مثلثاتی، انتشارات امام بود که لطف می کردند و بهترین جای ویرتین را به آن اختصاص می دادند. تحمل وسعه صدر حاج آقا، مثال زدنی است. باینکه حاج آقا از یک خانواده مذهبی است و اعتقادات خاص خودش را دارد و حجاب را هم دوست دارد، اما به رغم میل باطنی، افرادی را که حجاب را رعایت نمی کردند، به گونه ای تحمل می نمودند که به آن ها بر نمی خورد. آن روزها خودم با موهای بلند و فری که داشتم و تا روی شانم می ریخت، با پیراهن آستین کوتاه و شلوار لی به انجامی رفتم و آن هم نه یک ساعت و یک روز که هر روز، ولی حاج آقا یک بار نگفت محسن این چه لباسی است که می پوشی. راجع به انتشارات امام هر چه بنویسیم کم است. کاش به همت نویسندگان و شاعران و دیگر هنرمندان و فرهیختگان کاری در خور شان این بزرگواران انجام شود و در بین همه آن کارها به شورای شهر و شهرداری پیشنهاد می کنم به خاطر فرهنگ سازی و هویت شهری مجسمه ای هم از حاج آقا را رجب زاده ساخته شود و در محل مناسبی در چهارراه کوی دکترا نصب گردد. وگرنه ما به خودمان و به فرهنگمان بد کرده ایم و حرمت نگاه نداشته ایم. باید اینکارها با همت تمام مردم و همچنین نهادهای دولتی انجام پذیرد.

نگارش: محسن موسوی
زاده، فعال فرهنگی
و پژوهشگر
مشهدی

